

مفاهیم « زمان » و « مکان »

در فلسفه لایبنیتس

محمدجواد صافیان، استادیار گروه فلسفه غرب دانشگاه اصفهان

عبدالله امینی، دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه غرب دانشگاه اصفهان

چکیده

لایبنیتس (۱۶۴۶ - ۱۷۱۶) در باب زمان و مکان ابتدا به مطلق بودن آنها قائل بود، سپس نظر خود را تغییر داد. نظر واقعی و نهایی وی اینست که زمان و مکان نسبی و ذهنی هستند، برخلاف نیوتن که باور داشت زمان و مکان مطلق و مستقل از پدیدارها، وجود واقعی و عینی دارند. او در مکاتباتش با ساموئل کلارک ضعف دیدگاه نیوتن و کلارک را گوشزد کرده است و براهین فلسفی و کلامی متعددی بر رد آن آورده است. زمان و مکان در اندیشه وی بلحاظ هستی‌شناسی وجود دارند و وجود آنها نسبی است و بلحاظ شناخت‌شناسی این مفاهیم منطبق بر پدیدارها و ناظر به پدیدارها و اشیاء خارجیند. از جنبه روانشناسی این مفاهیم از طریق مشاهده روابط و نسب پدیدارهای عینی در ذهن شکل گرفته‌اند و زمان و مکان از آن پدیدارها هستند نه مناداها یا جواهر بسیط. برخلاف نظر نیوتن وجود مکان خالی یا خلأ محال است و با اصول پذیرفته‌شده لایبنیتس در تناقض است. او در اغلب آثارش براهین متافیزیکی و کلامی بر رد این امر آورده است.

کلیدواژگان

خلأ

زمان

مکان

زمان و مکان مطلق

زمان و مکان نسبی

مقدمه

«زمان» و «مکان» بعنوان دو مقوله مهم در فلسفه و علوم تجربی، بویژه فیزیک، از همان آغاز مورد بحث بوده است. این دو مقوله در اندیشه و نظام فلسفی لایبنیتس هم جایگاهی ویژه دارند و هم با نظام و اصول فلسفی وی همبستگی تام دارند. او علاوه بر اشاره‌ها و اظهاراتی پراکنده که در آثار مختلفش به این دو مقوله کرده است، دیدگاه اصلی و نظریه اصلاحی خود را در مکاتبات با ساموئل کلارک^۱ فیلسوف و متکلم انگلیسی آورده است.^۲ بهمین دلیل در نوشتار حاضر بر آن مکاتبات تأکید بسیار شده است.

نظریه نسبی بودن و در عین حال ذهنی بودن زمان و

1. Samuel Clarke

۲. کتاب مکاتبات در حقیقت مجموعه نامه‌های لایبنیتس و کلارک است که در آن درباره مسائل مختلف فلسفی اظهارنظر، استدلال و انتقاد کرده و به یکدیگر پاسخ گفته‌اند. این مکاتبات بکوشش کلارک به چاپ رسیده است. در اینجا کلارک در واقع مدافع و نماینده نیوتن بویژه درباره مطلق بودن زمان و مکان و مسئله وجود خلأ است. اکثر مفسران بر این باورند که کلارک با همکاری نیوتن پاسخ استدلالها و نامه‌ها را تنظیم کرده است.

مکان در مقابل مطلق بودن و در عین حال واقعی و عینی بودن آنها، رویکردی است که بیشتر با فلسفه وی همخوانی دارد. شاید بهمین دلیل لاینیتس نظریه مطلق بودن مکان را که ابتدا به آن باور داشت، بعداً رها کرد.

در نوشتار حاضر بحث در باب زمان و مکان و مسائل پیرامون آنها را از نظر این فیلسوف به چند بخش مختلف تقسیم کرده‌ایم. ابتدا به تعریف زمان و مکان و بتبع آنها «حرکت» از نظر وی پرداخته‌ایم. در بخش بعدی، زمان و مکان را از سه لحاظ هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روانشناسی در اندیشه وی به بحث گذاشته‌ایم. در بخش سوم به اختلاف نظر وی با دیدگاه نیوتنی مبنی بر مطلق بودن زمان و مکان پرداخته‌ایم و دلایل و براهین لاینیتس بر رد این دیدگاه را آورده‌ایم. بخش چهارم درباره مسئله خلأ و براهین و استدلال‌های لاینیتس در رد آن است. براهین و دلایلی که گاه کلامی و گاه فلسفی هستند و با برخی اصول فلسفی وی از جمله اصل جهت کافی،^۳ اصل وحدت نامتمايزان،^۴ اصل کمال^۵ و ... همخوانی کامل دارند و بر اساس آنها توجیه میشوند. بخش نهایی نتیجه‌گیری این بحث (بحث زمان و مکان) در فلسفه لاینیتس است، با برخی نکات تکمیلی دیگر.

تعریف زمان، مکان و حرکت

لاینیتس در طول حیات فلسفیش در باب زمان و مکان نظریه‌های متفاوتی داشته است. وی قبل از اینکه به نسبی بودن آنها معتقد شود، مثل نیوتن مکان را مطلق و واقعی میدانست، چنانکه در نامه به توماسیوس^۶ نوشت: «مکان عبارتست از موجود ممتد اولیه یا جسم ریاضی که متضمن سه بعد است و مکان عمومی تمام اشیاست... همچنانکه ماده

موجودی است که در مکان یا همبودی با مکان است.»^۷ وی همچنین زمان را مقدار حرکت تعریف کرد. راسل بر این باور است که لاینیتس درباره زمان و مکان دو دیدگاه اتخاذ کرده است:

یکی ذهنی بوده و صرفاً بین ادراکات هر مناد^۸ ارتباط برقرار میکند و دیگری عینی و ناظر به ارتباط بین ادراکات قرینه^۹ اعیان خارجی است و در مورد همه منادها و حتی در تمام عوالم ممکن یکسان و واحد است.^{۱۰}

در کل میتوان گفت که روند شکل‌گیری اندیشه لاینیتس درباره زمان و مکان از قول به عینی، پدیداری و مطلق بودن به ذهنی و نسبی بودن زمان و مکان گرایش داشته است. خود او تصریح میکند:

قبلاً وقتی مکان را به عنوان مکان واقعی بیحرکتی فرض میکردم که فقط دارای امتداد است، میتوانستم حرکت مطلق را بعنوان امر واقعی تعریف کنم اما بتدریج این تردید در من پیدا شد که آیا اصلاً چیزی بنام مکان وجود دارد؟^{۱۱}

پس تلقی نهایی وی از زمان و مکان که در مقابل

3. Principle of sufficient reason

4. Principle of identity indiscernibles

5. Principle of perfection

6. Thomasius

7. Jolley, Nicholas, *Leibniz*, Cambridge University Press, 1995.p. 34.

8. Monad

9. Counterpart

۱۰. راسل، برتراند؛ شرح انتقادی فلسفه لاینیتس (به ضمیمه قطعات برجسته)، ترجمه ایرج قانونی، تهران، نی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۲.

۱۱. صناعی دره‌بیدی، منوچهر، فلسفه لاینیتس، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳، ص ۲۵۲.

■ لایبنیتس مکان را صرفاً نظم
پدیدارهای همبود و زمان را فقط نظم
پدیدارهای متوالی میداند و مهمتر
اینکه هردو را ذهنی می‌انگارد. در
اینجا دو نکته حائز اهمیت است،
یکی اینکه زمان و مکان نسبی
هستند و دوم اینکه ذهنیند.

ندارد؛ زیرا از آنجا که حرکت صرفاً تغییر وضع است،
نه بخشی از ماهیت جسم و نه حتی صورت بالفعل
آن،^{۱۳} اولاً باید مکانی باشد تا جسم در آن حرکت
کند و ثانیاً باید زمان را از پیش فرض گرفت تا حرکت
شیء را با آن بسنجیم.

اگر حرکت عبارتست از تغییر مکان جسم بنحو
پیوسته و بنابرین مستلزم زمان،^{۱۴} در نتیجه حرکت
یک مفهوم نسبی است که همانند زمان و مکان دارای
ذات محصل نیست. این حکم در باب سکون که

۱۲. کلارک، ساموئل، مقدمه اچ. جی. الکساندر، مکاتبات
لایبنیتس و کلارک، ترجمه علی ارشد ریاحی، قم، دفتر تبلیغات
اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۹۸.

13. Wiener, Philip. P., *Leibniz Selections*,
New York, 1951, p. 223.

14. Leibniz, *New Essays on Human
Understanding*, trans. & edit by Petter Remnant
& Jonathan Bennett, Cambridge University
Press, 1982, p. 154.

۱۵. لئا، رابرت، فلسفه لایبنیتس، ترجمه فاطمه مینایی، تهران،
هرمس، ۱۳۸۴، ص ۱۳۱.

۱۶. دکارت، رنه، اصول فلسفه، ترجمه منوچهر صانعی
درویدی، تهران، آگاه، ۱۳۶۴، ص ۱۱۳.

17. Mercer, Christia, *leibnizs Metaphysics
(Its Origins and Development)*, Cmbridge
University Press, 2001, p. 124.

۱۸. صانعی، فلسفه لایبنیتس، ص ۲۵۶.

نظریه نیوتن بعدها روی آن پافشاری کرد، همانست
که میگوید: «نظر خود من که بارها گفته‌ام، اینست که
مکان امری صرفاً اضافی است، همانطور که زمان
چنین است و اینکه مکان نظم اشیاء همبود است،
همانطور که زمان نظم توالی رویدادهاست.»^{۱۳} وی
همچنین می‌افزاید که مکان و تا حدی زمان نه صرفاً
نظم اشیاء و پدیدارهای موجود، بلکه نظم اشیاء
ممکن الوجود نیز هستند،^{۱۴} یعنی زمان و مکان بر
امکانهایی فراتر از هر آنچه که ممکن است بالفعل
فرض شود، دلالت میکنند و ماهیت حقایق ابدی‌یی
هستند که بیک درجه به موجود ممکن و بالفعل
مربوط هستند.^{۱۵}

بطور خلاصه دانستیم که لایبنیتس مکان را صرفاً
نظم پدیدارهای همبود و زمان را فقط نظم پدیدارهای
متوالی میداند و مهمتر اینکه هردو را ذهنی می‌انگارد.
در اینجا دو نکته حائز اهمیت است، یکی اینکه زمان
و مکان نسبی هستند و دوم اینکه ذهنیند، یعنی نه
جوهر واقعیند و نه صفات جوهرهای واقعی، بلکه
صرفاً نَسَب و روابط پدیدارهای همبود و متوالی
هستند.^{۱۵}

وی در کنار مفاهیم نسبی و تبعی چون مکان،
زمان، امتداد و ... حرکت را نیز می‌آورد. در حقیقت
بحث زمان و مکان با بحث حرکت همبسته است و
بحث از آندو به بحث از این یکی نیز کشیده میشود.
اگر حرکت را صرفاً انتقال مکانی بدانیم، چنانکه
دکارت معتقد بود، یعنی «انتقال جزئی از ماده یا یک
جسم از کنار اجسامی که بدون فاصله با آن اتصال
دارند و ما آنها را در سکون تلقی میکنیم، به کنار
اجسام دیگر»^{۱۶} یا طبق نظر لایبنیتس حرکت را صرفاً
تغییر وضع در مجاورت مستقیم با اشیاء بدانیم،
بدون فرض مفاهیم زمان و مکان حرکت مفهومی

|| اگر حقیقت نهایی منادها هستند، اشیائی که از ترکیب منادها پدید می‌آیند (یعنی جواهر مرکب) دارای حقیقت درجه دوم و مفاهیمی چون زمان و مکان که از روابط میان این پدیده‌ها بدست آمده‌اند، دارای حقیقت درجه سوم هستند.

بسیط یا منادها هستند و صفت اصلی آنها نیروست، نمیتوان مفاهیمی از جمله زمان و مکان را برای آنها بکار برد؛ زیرا نه تنها زمان قبل از منادها قابل تصور نیست،^{۱۹} بلکه حتی خود منادها فرازمانی و فرامکانی هستند.

در حقیقت اگر بخواهیم دقیق شویم آنها (زمان و مکان) مفاهیمی هستند که سه درجه از حقیقت دورند. اگر حقیقت نهایی منادها هستند، اشیائی که از ترکیب منادها پدید می‌آیند (یعنی جواهر مرکب) دارای حقیقت درجه دوم و مفاهیمی چون زمان و مکان که از روابط میان این پدیده‌ها بدست آمده‌اند، دارای حقیقت درجه سوم هستند؛ یعنی این مفاهیم در عرض سایر اشیاء نیستند، بلکه جنبه اعتباری دارند.

۱۹. همان، ص ۴۰۲.

۲۰. مفهوم «نیرو» در فلسفه لایبنیتس برخلاف فلسفه دکارت، نقش مهمی را بازی میکند تا جاییکه ذات ماده بزعم لایبنیتس نه امتداد بلکه نیرو است. یعنی نیرو اصل و مقدم است؛ زیرا مفهوم جواهر است و امتداد فرع و متأخر است. مفاهیم زمان، مکان، امتداد، حرکت، سکون و حتی ماده همگی نسبت به نیرو در فلسفه لایبنیتس در مرتبه دوم قرار دارند، چرا که نیرو وجودش واقعی است، ولی اینها پدیداریند.

۲۱. همان، ص ۴۲.

22. Savile, Antony, *leibniz and Monadology*, Routledge philosophy Guide Book, 2000, p. 83.

مقابل حرکت است نیز صادق است؛ زیرا حرکت و سکون نیز مانند زمان و مکان تنها درباره پدیدارها مطرحند نه چیزی ورای آنها. بزعم لایبنیتس حرکت و سکون مطلق نداریم، یعنی حرکت در نسبت با سکون، حرکت نام دارد و سکون در نسبت با حرکت، سکون است، وگرنه خود سکون حرکت بالقوه است. بزبان منطقی تقابل میان حرکت و سکون، تقابل تضایف است نه عدم و ملکه.

نکته قابل توجه در فلسفه لایبنیتس اینست که او حرکت دفعی در میان پدیدارها را قبول ندارد. بیان دیگر به کون و فساد قائل نیست، بلکه حرکت را پیوسته و مقدار آن را ثابت میداند. این دیدگاه با قول به عدم طفره در طبیعت و رد خلأ از جانب وی همخوانی دارد. منوچهر صانعی برخلاف رابرت لئا حرکت در نزد لایبنیتس را صرفاً تغییر مکان نمیداند، بلکه وی علت غایی و علت فاعلی (بعنوان علت نهایی) را در امر حرکت دخیل میداند.^{۱۹} این دیدگاه با توجه به فلسفه لایبنیتس قابل قبولتر است؛ زیرا با قول به اینکه ذات جسم نیروست و نیرو هم از یک جهت ادراک و از جهت دیگر شوق است، هر منادی از آنجهت که عشق به مراتب بالاتر دارد، برای رسیدن به مراتب والاتر و فوق مرتبه خود در تکاپوست.

هرچند این مسئله را با نسبی انگاشتن حرکت از سوی خود لایبنیتس دشوار بتوان آشتی داد و بنظر این امر مورد غفلت او واقع شده است، اما باید در نظر داشت که وقتی لایبنیتس وجود واقعی و استقلال را از زمان، مکان، حرکت، امتداد و... سلب میکند و وجود آنها را تبعی میداند، در حقیقت میخواهد بگوید که اینها تابعی از «نیرو»^{۲۰} هستند.^{۲۱} مسئله مذکور در فلسفه لایبنیتس بگونه‌یی دیگر قابل توجیه است. از آنجا که آنچه وجود واقعی و حقیقی دارد، جواهر

زمان و مکان در اندیشه لایبنیتس از سه جنبه^{۲۳}

جنبه هستی‌شناسی: در بحث از جنبه هستی‌شناسی زمان و مکان، سؤالاتی از این قبیل مطرح می‌شود: اولاً آیا زمان و مکان وجود دارند؟ در ثانی بر فرض وجود آنها، نحوه وجود آنها چگونه است؛ یعنی وجودشان مادی است یا غیرمادی؛ مطلق است یا نسبی؛ ذهنی است یا عینی؛ مستقل است یا وابسته؟

در پاسخ به پرسش نخست مطابق نظر لایبنیتس باید گفت که زمان و مکان وجود دارند و او در این نکته هیچ شکی به خود راه نمیدهد؛ یعنی منکر وجود آنها نیست. در پاسخ به سؤال دوم چنانکه قبلاً هم ذکر شد، زمان و مکان نزد وی نسبی، ذهنی^{۲۴} و وابسته به اشیاء هستند. بیان دیگر آنها از امور مثالی هستند که در آنها، برخلاف جواهر فرد یا منادها، کل مقدم بر جزء است.^{۲۵} اینکه وی زمان و مکان را نسبی و ذهنی میداند، باین معنا نیست که آنها را غیرواقعی تلقی میکند. بعبارت دیگر زمان و مکان ذهنی و اعتباری محض نیستند، بلکه معنایی در واقعیت دارند.^{۲۶} همچنین میتوان افزود که برخلاف تلقی نیوتن زمان و مکان چیزی مستقل نیستند که اشیاء و پدیدارها درون آن ریخته شده باشند، به بیان دیگر رابطه میان زمان و مکان با اشیاء و پدیدارها رابطه ظرف و مظروف نیست.

با توجه دقیق به نظام فلسفی لایبنیتس میتوان بخوبی پی برد که چرا زمان و مکان را ذهنی و نسبی دانسته است نه مطلق و واقعی؛ زیرا وی واقعیت نهایی را همان منادها یا جواهر بسیط میداند. او در حقایق اولی^{۲۷} میگوید که مکان، زمان، امتداد و حرکت، شیء نیستند؛ یعنی نه تنها جواهر بسیط نیستند، حتی وجود آنها مثل جواهر مرکب نیست؛ زیرا خود زمان و مکان نسبتهای میان این جواهر، بلکه حالاتی هستند

متکی بر ملاحظات و نگرش ما در مورد اشیاء که نحوه وجود آنها مثل نحوه وجود رنگین کمان است.^{۲۸} وی حتی متعلقات علم حساب و هندسه را مربوط به قلمرو ممکنات میداند؛ زیرا مفهوم عدد همانند مفاهیم زمان و مکان صرفاً نظم یا رابطه اشیاء ممکن است.^{۲۹}

اکنون میتوان این پرسش را پیش کشید که اولاً، آیا مکان دارای اجزاء است؛ ثانیاً اگر دارای اجزاء است، اجزاء آن چگونه از هم متمایز میشوند؟ پاسخ لایبنیتس به بخش اول سؤال اینست که مکان بدون اشیاء چیزی ندارد که با آن بتواند متمایز شود و در حقیقت هیچ شیء واقعی نیست؛^{۳۰} یعنی مکان بالذات دارای اجزاء نیست بلکه در لحاظ کردن آن با اشیاء میتوان بالعرض اجزائی برای آن قائل شد. این دیدگاه کاملاً در مقابل عقیده کانت قرار میگیرد؛ زیرا کانت بر این باور است که نمیتوانیم پدیدارها را بدون

^{۲۳} به این نکته باید توجه کرد که این تقسیمندی به سه لحاظ هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روانشناسی، صرفاً تلقی نگارنده و برای درک بهتر مسئله است؛ زیرا چنین تقسیمبندی بی برای لایبنیتس اصلاً مطرح نبوده است. باید توجه داشت که مرزبندیها خیلی دقیق نیست، یعنی ممکن است، مثلاً در بحث شناخت‌شناسی تا حدی وارد حیطه روانشناسی زمان و مکان بشویم و برعکس.

^{۲۴} اینکه لایبنیتس زمان و مکان را ذهن مینداند باین معنی نیست که اینها ساخته و پرداخته ذهن و اموری خیالی و وهمی باشند، بلکه در عین ذهنی بودن از روابط میان پدیدارها حاصل میشوند و بنابر جنبه شناخت‌شناسی قابل اطلاق بر آنها هستند.

^{۲۵} راسل، فلسفه لایبنیتس، ص ۱۲۴.

^{۲۶} کاپلستون، فریدریک، تاریخ فلسفه (ج ۴): از دکارت تا لایبنیتس، ترجمه غلامرضا اعوانی، تهران، سروش و علمی فرهنگی، ۱۳۸۰، ص ۳۹۰.

27. First Truths

^{۲۸} صانعی، فلسفه لایبنیتس، ص ۲۹۲.

29. Jolley, Leibniz, p. 188.

^{۳۰} کلارک، مکاتبات، لایبنیتس و کلارک، ص ۱۶۲.

مکان ادراک حسی کنیم، ولی میتوانیم مکان را بدون اینکه متعلق در آن باشد تصور کنیم. البته لاینیتس منکر وجود مکانهای جزئی نیست، بلکه در رسالات جدید درباره فهم بشر^{۳۱} میان مکان یا فضای جزئی^{۳۲} و کلی^{۳۳} تمایز قائل میشود. مکان جزئی در نسبت با این یا آن شیء است، ولی مکان کلی در رابطه با کلیه اشیاست.^{۳۴}

بطور خلاصه «اجزاء مکان فقط بوسیله اشیائی که در آن واقعند متعین و متمایز میشوند...»^{۳۵} بنابراین زمان و مکان نسبت به اجزاء داشتن لاقتضا هستند و در نسبت با پدیدارها دارای اجزاء و تقسیماتی هستند نه بخودی خود. بیان دیگر:

مکان بمعنای هیچ وضع خاصی از اجسام نیست، زمان هم بمعنای هیچ توالی خاصی از پدیدارها نیست. مکان صرفاً نسبت همبودی است که بنحو نامعین قابل حمل است. زمان هم نسبت توالی یا ترتیب وصفهای متوالی است که بنحو نامعین قابل حمل است.^{۳۶}

سؤال دومی که میتوان مطرح کرد، اینست که اگر هیچ مخلوقی وجود نمیداشت، آیا در این حالت زمان و مکان میتوانستند وجود داشته باشند. لاینیتس میتواند پاسخ دهد که اگر هیچ مخلوقی وجود نمیداشت، در آن صورت زمان و مکان تنها در صورت علم خداوند بودند.^{۳۷} با بررسی پاسخ لاینیتس، میتوانیم بی به اشکال نهفته در آن ببریم؛ زیرا چنانکه میدانیم مکان و زمان صرفاً همبودی و نظم پدیدارهای موجود هستند؛ یعنی نسبی و در عین حال ذهنیند. حال اگر موجودات که مکان و زمان از روابط آنها مشتق شده است موجود نباشند، دیگر مکان و زمان محلی از اعراب ندارند. بیان دیگر زمان و مکان - طبق ادعای خود لاینیتس - نسب و رابط میان اشیا و

پدیدارها هستند و اگر اشیائی نباشند زمان و مکانی هم نیست. قول به اینکه آنها در صورت نبود هیچ موجودی در علم خدا هستند، (بنوعی) قول به مطلق بودن آنها را تداعی میکند، نه نسبی بودن آنها را. ممکن است اشکال بگیرند که منظور لاینیتس صور انتزاعی مکان و زمان است نه صورتهای نسبی اما این تفسیر با گفته‌های خود وی همخوانی ندارد؛ زیرا وی صور انتزاعی مکان و زمان را تبعی میداند.

جنبه شناخت‌شناسی: پس از اینکه مشخص کردیم که نحوه وجود زمان و مکان نسبی و در عین حال ذهنی است، حال نوبت اینست که بررسییم آیا زمان و مکان ذهنی رابطه‌یی با ماوراء خود دارند. بیان دیگر آیا میان وجود ذهنی زمان و مکان با وجود نسبی آنها در روابط و نسب میان پدیدارها رابطه وجود دارد یا اینکه صرفاً اموری ذهنی و خیالی هستند که خبر از ماوراء خود و خارج ذهن نمیدهند و فقط با ذهن ارتباط دارند؟ یعنی آیا زمان و مکان کارکرد معرفتی دارند یا تنها محدود به ذهن هستند و شناختی ارزانی نمیدارند؟

از مطاوی کلام لاینیتس چنین برداشت میشود که مفاهیم زمان و مکان از آنجا که از خود پدیدارها و روابط میان آنها حاصل شده‌اند، در نتیجه تنها قابل اطلاق بر آنهاینند. عبارت دیگر دایره اطلاق این مفاهیم فراتر از پدیدارها و اشیا محسوس نمیرود،

31. *New Essays on Human Understanding*

32. Particular

33. Universal

34. Leibniz, *New Essays on Human Understanding*, p. 149.

۳۵. کلارک، مکاتبات لاینیتس و کلارک، ص ۱۲۲.

۳۶. لتا، فلسفه لاینیتس، ص ۱۳۲.

۳۷. کلارک، مکاتبات لاینیتس و کلارک، ص ۱۹.

■ چنین نیست که ذهن پیش خود مفاهیمی به اسم زمان و مکان بسازد و بر پدیدارها اطلاق کند، بلکه با توجه به واقعیت پدیدارها و روابط و نسب آنهاست که این مفاهیم در ذهن شکل میگیرند.

بطور خلاصه، زمان و مکان دو شیء در کنار سایر اشیاء نیستند، بلکه آنها موجود در ذهن و فطری آن هستند. البته فطری بودن نه باین معنی که هیچ ارتباطی با خارج نداشته باشند و کاملاً مستقل از تمام پدیدارها باشند، بلکه در برخورد و مواجهه با نسبتهای همبودی و توالی میان پدیدارها، مفاهیم زمان و مکان در ذهن فعال میشوند. در نتیجه زمان و مکان را میتوان بر پدیدارها اطلاق کرد. این نکته را باید افزود که اشیاء در نسبتهای زمانی و مکانی قرار دارند، در نتیجه تصور نسبت مکانی یک شیء مستلزم نسبت زمانی آن شیء است و برعکس. نحوه شکل‌گیری این مفاهیم در ذهن مطلبی است که در بخش بعدی مورد بحث قرار می‌گیرد.

جنبه روانشناختی: ^{۳۳} اشاره کردیم که زمان و مکان وجود دارند و وجودشان نسبی، ذهنی و ناظر به واقعیت است، یعنی در نسبت با واقعیت‌های

38. jolley, *Lebiniz*, p. 134.

39. Coexistent

۴۰. راسل، فلسفه لاینیتس، ص ۱۳۹.

۴۱. لتا، فلسفه لاینیتس، ص ۱۳۱.

۴۲. کلارک، مکاتبات لاینیتس و کلارک، ص ۱۴۴.

۴۳. مقصود روانشناسی فلسفی است، یعنی نحوه حصول یا پدیدار شدن مفاهیم زمان و مکان در ذهن، نه بررسی پدیده‌های روانی رایج در علم روانشناسی جدید.

یعنی بر موجودات دیگری غیر از پدیدارها اطلاق نمیشوند و بزبان کانت اطلاق آنها بر موجودات فرازمانی و فرامکانی به معرفت نامعتبر و توهمات منجر میشود. پس این اشیاء و پدیدارها هستند که مکاندار و زماندار هستند؛ زیرا وی مکانمند و زمانمند بودن منادها را صریحاً انکار کرده است.^{۳۸} راسل معتقد است که قول به منادها و جسم که بر ساخته این جوهرهای بسیط است، مستلزم ادعان به مکان عینی است و آن هم مکانی واحد. لاینیتس با ادعان به وجود جوهرهای همبود^{۳۹} بنحو ضمنی وجود مکان عینی را پذیرفته است. منادها ممتد نیستند زیرا در فلسفه لاینیتس منادها بعنوان نقاط متافیزیکی لحاظ شده‌اند، با این وجود از وضع خاصی برخوردارند، یعنی گونه‌یی ارتباط منظم با سایر اشیاء دارند و متناظر با منادهای کثیر نمیتوان به مکانهای بسیار قائل شد. باید گفت حتی برای جهانهای ممکن، مکان واحدی وجود دارد.^{۴۰}

برحسب نظر لاینیتس زمان و مکان پدیدارهای برآمده و ناظر به واقعیتند.^{۴۱} یعنی چنین نیست که ذهن پیش خود مفاهیمی به اسم زمان و مکان بسازد و بر پدیدارها اطلاق کند، بلکه با توجه به واقعیت پدیدارها و روابط و نسب آنهاست که این مفاهیم در ذهن شکل میگیرند. در نتیجه این مفاهیم ناظر به خارج هستند و در رابطه و نسبت با خارج معنا پیدا میکنند. چنانکه خود او تصریح میکند:

اجزاء زمان یا مکان را اگر بخودی خود ملاحظه کنیم، اشیایی ذهنی و در نتیجه نظیر دو واحد انتزاعی، کاملاً شبیه یکدیگرند، اما درباره دو شیء عینی یا دو زمان واقعی یا دو مکان اشغال‌شده، یعنی واقعاً بالفعل، مطلب چنین نیست.^{۴۲}

خارجی در ذهن شکل میگیرند و بر آنها قابل اطلاقد. حال سؤال اینست که نحوه حصول این مفاهیم در ذهن چگونه است؟ بیان دیگر این مفاهیم از چه راهی و چگونه در ذهن تحقق مییابند؟ عمده تلاش ما در این بخش بر اساس گفته‌ها و اظهارات خود لاینیتس، پاسخ به این سؤالها خواهد بود. بر اساس فلسفه لاینیتس «جوهر حاوی تمام محمولات خودش است» و تأثیر و تأثری میان منادها وجود ندارد. در نتیجه با قول به تصورات فطری بایستی بپذیریم که مفاهیم زمان و مکان فطری هستند؛ زیرا ذهن این مفاهیم را از پیش خود بنحو مبهم داراست و آنها در برخورد با پدیدارها آشکار میشوند.^{۴۴} در نتیجه ذهن برای این مفاهیم و تصورات نیاز به مواجهه با خارج دارد، زیرا «هیچ چیز در نفس وجود ندارد که از تجربه نیامده باشد، مگر خود نفس و حالات آن».^{۴۵}

لاینیتس در باب چگونگی حصول مفاهیم زمان و مکان بیشتر به نحوه حصول مکان پرداخته است تا زمان. میتوان نحوه حصول مفهوم زمان در ذهن را بر اساس آنچه که وی درباره نحوه حصول مفهوم مکان گفته است، توضیح داد. لاینیتس در پنجمین نامه - بخش ۴۷ از مکاتبات - در پاسخ به کلارک بتفصیل در اینکه انسانها چگونه به ساختن مفهوم مکان در ذهن خود نایل میشوند، پرداخته است.

آنها [انسانها] اشیاء زیادی را که با هم وجود دارند، میبینند و در آنها نظم خاصی از همبودی را مشاهده میکنند که طبق آن، اضافه یک شیء به شیء دیگر کم و بیش بسیط [ساده] است. این نظم، وضع و فاصله آنهاست و وقتی که یکی از آن اشیاء همبود نسبت خود را با اشیاء کثیر دیگر تغییر دهد

آنها نسبت خود را با یکدیگر تغییر نمیدهند و شیء جدید دیگری همان نسبتی را که قبلی داشت، نسبت با دیگر اشیاء بدست می آورد، در اینصورت، میگوییم، این شیء بجای شیء دیگر نشسته است و ...

اینگونه با صرف نظر از خود چیزها، اگر صرفاً ترتیب تقارن و همبودی با ترتیب توالی و تتابع آنها را در نظر بگیریم به مفاهیم زمان و مکان میرسیم.^{۴۶} لاینیتس میان محل یا جا و مکان و حتی وضع تفاوت میگذارد و مفهوم مکان را اعم از محل میداند؛ زیرا به نظر او مکان آن چیزی است که شامل تمام محلها یا جاهای اشیاء میشود. او می گوید: «... برای داشتن مفهوم از محل و در نتیجه از مکان، کافی است که نسبتها و قوانین تغییرات آنها را لحاظ کنیم، بدون نیاز به فرض هیچ واقعیت مطلقى از اشیائی که وضع آنها را لحاظ میکنیم...»^{۴۷}

در نتیجه مفهوم زمان با تداوم زمانی بنحوی شبیه تکون مفهوم مکان است، یعنی با دیدن زمانها و مکانهای موجود، مفهوم زمان نیز برای ما تکوین مییابد.^{۴۸} بهر حال، زمانی که اشیاء بسیاری با هم لحاظ شوند، اگر آن نظمی که بلحاظ همبودی میان آنها برقرار است، لحاظ شود، تصور مکان و اگر جنبه توالی و یا نظام نسبتهای ممکنى از حوادث و اشیاء لحاظ شود، تصور زمان پدید می آید.

این نکته را نباید از قلم انداخت که لاینیتس میان تصور انتزاعی زمان و مکان و تصور نسبی و اضافی

۴۴. راسل، فلسفه لاینیتس، ۱۷۷.

45. Leibniz, *New Essays on Human understanding*, p. 111.

۴۶. بریه، امیل، تاریخ فلسفه قرن هفدهم، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، هرمس، ۱۳۸۵، ص ۳۱۹.

۴۷. کلارک، مکاتبات لاینیتس و کلارک، ص ۱۵۲.

48. Jolley, *Leibniz*, p. 183.

آنها تفاوت قائل شده است، یعنی اگر ما به اشیائی که وجود بالفعل دارند، نظر نداشته باشیم، بلکه فقط نظام نسبت‌های ممکن را تصور کنیم، در آن صورت تصور انتزاعی مکان را در اختیار داریم. زمان و مکان انتزاعی در حقیقت اموری حقیقی نیستند، مکان صرفاً تصور یک نظام اضافی و نسبی ممکن است، همچنانکه زمان نیز چنین است.^{۴۹} چنانکه ملاحظه شد، لاینیتس انگشت تاکید را روی زمان و مکان نسبی و در رابطه با پدیده‌های خارجی میگذارد نه صرفاً زمان و مکان انتزاعی. بطور خلاصه زمان و مکان علاوه بر ذهنی بودن، حاصل روابط و نسبت‌های میان پدیده‌های خارجی هستند و بمنظور آشکار شدن این مفاهیم در ذهن، توجه به نسبت‌های زمانی- مکانی اشیاء ضروری است.

زمان و مکان، مطلق یا نسبی؟

دیدگاه‌های نیوتن و کلارک (نماینده و مدافع نظریه نیوتن درباره زمان و مکان) با نظریه لاینیتس در باب زمان و مکان در تعارض است. هر طرف سعی کرده است، نظر خود را به طرف مقابل بقبولاند یا آن را اثبات کند. نیوتن در مهمترین اثرش یعنی اصول ریاضی فلسفه طبیعی^{۵۰} در باب مکان مطلق میگوید: مکان مطلق فی نفسه بدون ارتباط با هر چیز خارجی، همواره یکسان و بدون تغییر باقی میماند، مکان نسبی یک بعد متحرک یا معیار مکانهای مطلق است که حواسمان را بجهت موقعیتش نسبت به اجسام معین میکند و بطور عامیانه‌یی تصور شده است که مکان نامتغیر است.^{۵۱}

وی زمان و مکان را فی نفسه جوهر، هستیهای مستقل، حقیقی و مطلق میدانند و مکان را بعنوان

«مرکز احساس خداوند» معرفی میکند، گویی خداوند از طریق آن بمثابه ابزارهای شناخت به عالم علم دارد. لاینیتس این سخن نیوتن را به اینکه «مکان اندام حسی خداوند است» تعبیر میکند و صرفاً جنبه مادی و سطحی کلام نیوتن را میگیرد. میتوان سخن نیوتن را بگونه دیگری تفسیر کرد- کلارک همین کار را کرده بود- که رایحه ماده‌گرایی از آن برنخیزد، بدین معنا که خداوند همه اشیاء را در تمام مکانها بدون واسطه ادراک میکند. از پاسخهایی که کلارک به لاینیتس داده است اینگونه برمی آید که نیوتن میان زمان و مکان مطلق و نسبی تمایز قائل بوده است، همچنانکه میان حرکت مطلق و نسبی تمایز میگذاشته است. راسل در بحث استدلال نیوتن بر مطلق بودن مکان از طریق علم دینامیک و هندسه، برخلاف لاینیتس در استدلال بر نسبی بودن مکان از طریق علم دینامیک، حق را به جانب نیوتن میدهد.^{۵۲}

در مقابل لاینیتس از آنجا که واقعیت نهایی را همان جوهر بسیط یا منادها میدانند، قول به زمان و مکان عینی و مطلق را نمیپذیرد؛ زیرا با قبول این دیدگاه حتی منادها نیز تحت حاکمیت زمان و مکان قرار میگیرند، چیزی که وی از پذیرفتن آن ابا داشت. او برای رد نظر نیوتن درباره مطلق بودن زمان و مکان از اصل وحدت نامتمایزان بهره گرفت که طبق آن نقاط مکان و لحظه‌های زمان، ذواتی واقعی و جدا اما نامتمایزند.^{۵۳} یکی از دلایلی که لاینیتس، نظریه نیوتن را نپذیرفت این بود که وی مشکل

۴۹. کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۴، ص ۳۸۶.

50. *The Mathematical Principles of Natural Philosophy*

51. Jolley, *Leibniz*, p. 302.

۵۲. راسل، فلسفه لاینیتس، ص ۹۹.

۵۳. کلارک، مکاتبات لاینیتس و کلارک، ص ۲۷۰.

■ دلیل اصلی

رد نظریه نیوتن

توسط لایبنیتس، اینست که

وی واقعیت مستقل مکان و زمان را

بر مبنای اصل جهت کافی

استوار کرده است.



وجودشناختی و حتی کلامی در آن حس میکرد، مبنی بر اینکه «اگر مکان واقعی مطلق باشد نه خاصه یا عرض در مقابل جوهر، واقعیتی بزرگتر از خود جوهر خواهد داشت و خداوند نمیتواند آن را نابود کند یا حتی بهیچوجه تغییر دهد.»^{۵۴}

ولی در حقیقت دلیل اصلی رد نظریه نیوتن توسط لایبنیتس، اینست که وی واقعیت مستقل مکان و زمان را بر مبنای اصل جهت کافی استوار کرده است، یعنی بزعم لایبنیتس اگر مکان و زمان واقعی و مطلق بودند، چیزهایی رخ میداد که غیرممکن بود جهت کافی داشته باشند. لایبنیتس محال بودن این مسئله را اینگونه تبیین میکند که مکان چیزی است مطلقاً یکنواخت، فارغ از اشیائی که در آن قرار میگیرد. یک نقطه از مکان مطلقاً از هیچ جهت تفاوتی با نقطه دیگر ندارد، پس محال است جهتی در کار باشد، زیرا خداوند در عین اینکه همان اوضاع اجسام را در میان خودشان حفظ میکند، باید اجسام را به حالتی خاص و معین در مکان قرار دهد نه به حالتی دیگر.^{۵۵}

در باب زمان نیز قضیه از همین قرار است؛ یعنی زمان طبق نظر نیوتن چیزی است یکنواخت، یک نقطه از زمان با نقطه دیگر هیچ تفاوتی ندارد؛ در نتیجه هیچ دلیل کافی وجود ندارد که خدا جهان را از یک نقطه خاص شروع کرده باشد نه از نقطه دیگر. لایبنیتس نهایتاً تلقی کلارک و نیوتن از زمان و مکان را

تفسیر و اشکالات آن را اینگونه بیان میکند:

میگویند مکان یک موجود مطلق واقعی است، اما این، آنها را گرفتار مشکلات بزرگی میکند؛ زیرا چنین موجودی باید سرمدی و نامتناهی باشد. از اینجاست که برخی گفته‌اند این موجود، خداوند یا یکی از صفات او، یعنی عظمت است، اما از آنجا که مکان از اجزاء تشکیل شده است، چیزی نیست که بتواند به خداوند تعلق داشته باشد.^{۵۶}

کلارک گاهی از پیروی صرف از نظریه نیوتن عدول میکند و خود درباره زمان و مکان نظر دیگری دارد، مبنی بر اینکه زمان و مکان بخودی خود نه جوهرند، (خلاف عقیده نیوتن) و نه اضافه و نسبت (خلاف نظر لایبنیتس) بلکه «وصف» اند.^{۵۷}

البته لایبنیتس این نظر را رد میکند؛ زیرا بزعم او وصف یا خاصه باید وصف چیزی یعنی جوهر باشد. ایرادها و اشکالهایی که لایبنیتس و کلارک بهم گرفته‌اند و جوابهایی که متقابلاً به این ایرادها داده‌اند در جای خود خواندنی است و اینجا مجال طرح مفصل آن نیست. خلاصه آنکه نظام نیوتن مستلزم آنست که ظرف نامتناهی زمان - مکان، ارتباطی ذاتی با فرایندهای تاریخی جهان نداشته باشد، چون وی عالم متناهی را درون زمان و مکان نامتناهی جای میدهد؛ اما لایبنیتس زمان و مکان را برخاسته از پدیدارها و بنوعی درونی آنها قلمداد میکند.^{۵۸}

لایبنیتس علاوه بر نیوتن و کلارک، با جان لاک در رساله جستارهای جدید در باب فهم بشر نیز در باب

۵۴. همان، ص ۱۱۳.

۵۵. همان، ص ۹۸.

۵۶. همان، ص ۹۷.

۵۷. همان، ص ۲۸۰.

۵۸. لتا، فلسفه لایبنیتس، ص ۳.

زمان و مکان در افتاد. در آنجا فیلاتس^{۵۹} (نماینده لاک) میگوید:

اگر جسم را دقیقاً میشد رقیق یا فشرده کرد، به حجم یا امتدادش فروکاسته میشد، ولی از آنجا که این امر عملی نمیشود، هر جسمی همواره با مکانش یکسان، ولی امتدادش همواره متمایز از امتداد مکان خواهد بود.^{۶۰}

فحوای استدلال فیلاتس اینست که مکان علاوه بر اجسامی که در آن قرار گرفته‌اند و ممتد هستند، باید دارای امتداد باشد، در نتیجه یک جسم که در مکان است، دارای امتداد و مکانی هم که در آن قرار گرفته دارای امتداد است. تئوفیلوس^{۶۱} (نماینده لایبنتیس) در رد استدلال وی میگوید، جسم میتواند دارای امتداد باشد، بدون اینکه همواره معین یا مساوی با مکانش باشد؛ یعنی داشتن امتداد مستلزم مساوی بودن آن جسم با مکانش نیست و همچنین اگر کسی میتواند چیزی علاوه بر مکان تصور کند، نتیجه نمیشود که دو امتداد وجود دارد، یکی از آن مکان و دیگری از آن خود جسم. مثلاً اگر کسی اشیاء متعدد را با هم در یک زمان تصور کند، این بدان معنا نیست که وی دو چیز متفاوت را ادراک کرده است، یکی اشیاء معدود (شمرده شده) که در خارج هستند و دیگری عدد که اشیاء با آن شمرده میشوند و انتزاعی است.^{۶۲} بیان دیگر امتداد و استمرار از آن خود جسم است، برخلاف زمان و مکان. بزعم راسل، خطای لایبنتیس در این بود که گمان میکرد امتداد و استمرار زمانی بر زمان و مکان مقدمند، در حالیکه امتداد بطور منطقی مستلزم مکان است. وی نظم زمانی و نظم مکانی را در اندیشه لایبنتیس از هم متمایز میکند؛ نظم زمانی رابطه‌ی است بین محمولات یک جوهر اما نظم مکانی رابطه میان جوهرهاست.^{۶۳}

بحث در باب زمان و مکان بوضوح با مسئله وجود یا

عدم خلأ ارتباط دارد؛ زیرا قبول یا رد آن بر دیدگاهی استوار است که فیلسوف در باره نحوه وجود زمان و مکان اتخاذ میکند. بخش بعدی بررسی مسئله خلأ در اندیشه لایبنتیس بر اساس دیدگاه او در باره زمان و مکان است.

وجود خلأ، فرضی محال و متناقض

لایبنتیس ابتدا همانند نیوتن به وجود خلأ قائل بود، ولی بعدها از آن دست کشید و وجود آن را محال دانست. این مسئله بنابر اصول وی از قبیل اصل وحدت نامتمایزان، اصل کمال، اصل اتصال، اصل جهت کافی و... منطقی بنظر می‌آید؛ یعنی با پذیرش اصول مذکور قول به خلأ باطل است، هر چند راسل تصریح میکند که لایبنتیس هیچ استدلال محکمی در رد خلأ اقامه نکرده است. لایبنتیس در جای جای آثارش بویژه در مکاتباتی که با کلارک داشته، وجود خلأ را شدیداً انکار کرده است و استدلال‌هایی گاه فلسفی و گاه کلامی بر رد آن آورده است. وی در حقایق اولی در رد خلأ اینگونه استدلال میکند که با قبول خلأ اجزاء مختلف فضای خالی کاملاً شبیه و متقابلاً همسان و از یکدیگر غیر قابل تمیز خواهند بود.^{۶۴}

دلیل کلامی وی اینست که هر چه ماده بیشتری وجود داشته باشد، خداوند موقعیت بیشتری برای اعمال حکمت و قدرت خویش دارد؛ زیرا قول به خلأ با قدرت مطلق خداوند منافات دارد.^{۶۵} همچنین هر چه ماده

59. Philalethes

60. Leibniz, *New Essays on Human Understanding*, p. 126.

61. Theophilus

62. *Ibid*, p. 123.

۶۳. راسل، فلسفه لایبنتیس، ص ۱۴۰-۱۴۲.

64. Jolley, *Leibniz*, p. 305.

۶۵. کلارک، مکاتبات لایبنتیس و کلارک، ص ۸۵.

بیشتری در عالم وجود داشته باشد، عالم کاملتر خواهد بود، بنابراین خداوند عالم را پراز ماده خواهد کرد.^{۶۶} در جستارهای جدید در باب فهم بشر میگوید:

اگر خلئی در مکان بود (بعنوان مثال تویی که درونش خالی باشد) هرکس میتواند اندازه‌اش را فرانه‌د، اما اگر خلئی در زمان بود، یعنی یک استمرار بدون تغییر، اندازه‌گیری طول آن محال بود.^{۶۷}

بطور خلاصه قول به خلأ با اصول و بنیانهای فلسفی وی همخوانی ندارد؛ زیرا طبق اصل جهت کافی میتوان گفت، خداوند بدون هیچ جهت کافی در جایی که میتواند منادها یا موجودات دیگری خلق کند، آنها را خلق نکرده است. همچنین وجود خلأ به نامتناهی بودن و اصل نظام احسن و بهترین جهان ممکن لطمه میزند، چرا که با پذیرفتن وجود خلأ متناهی بودن عالم را بنحو تلویحی میپذیریم؛ در نتیجه میتوان گفت عالمی که در آن خلأ باشد، بهترین عالم یا نظام ممکن نیست، چون خلأ طبق نظر لاینیتس نوعی نقص است.

نتیجه

لاینیتس - چنانکه دیدیم - در اینکه زمان و مکان ذهنی و انتزاعی هستند، هیچ شکی به خود راه نمیدهد. ذهنی بودن زمان و مکان این معنا را میرساند که آنها نه جوهر مرکب هستند و نه مناد بلکه محمولاتند؛ چون جوهر دارای استمرار زمانی است و در عین حال موضوع است نه محمول. نظریه ذهنی و نسبی بودن زمان و مکان در برابر نظریه مطلق و واقعی بودن زمان و مکان نیوتن، توسط لاینیتس ارائه شده است. از آنجا که لاینیتس زمان و مکان را اموری اعتباری و ذهنی میدانست، نه واقعی و مطلق، راه را برای کانت هموار کرد؛ زیرا کانت با

تکمیل دیدگاه لاینیتس زمان و مکان را شرط ماتقدم ادراک حسی دانست و آنها را برخلاف نیوتن ابزار شناخت بشری تلقی کرد.

نظریه نسبی و ذهنی بودن زمان و مکان نه تنها در دوره خود لاینیتس، بلکه حتی در اندیشه فلاسفه بعدی تاثیر زیادی داشته است. در این زمینه کافی است کانت را در نظر آوریم. نسبی بودن زمان و مکان نزد لاینیتس، باین معناست که این مفاهیم از روابط و نسب میان پدیدارها حاصل میشوند و خود در خارج دارای ذات محصل نیستند. بطور خلاصه نظریه لاینیتس در اینباره حد وسط نظریه نیوتن و کانت است؛ زیرا وی نه مانند نیوتن زمان و مکان را مطلق و مستقل میداند و نه مثل کانت باور دارد که زمان و مکان دو صورت پیشینی احساس و مستقل از پدیدارهایند که ذهن فعالانه آنها را بر اشیاء اطلاق میکند و از پشت عینک زمان و مکان به اشیاء مینگرد. در نتیجه لاینیتس، نه شبیه نیوتن ذهن را در بر زمان و مکان منفعل و نه مثل کانت آنرا فعال میداند، بلکه راه میانه در پیش میگیرد، راهی که جامع هر دو نظر است: ذهن در رابطه با مفاهیم زمان و مکان هم منفعل است و هم فعال؛ منفعل است چون این مفاهیم تنها در مواجهه با خارج در ذهن بیدار میشوند و فعال است باین جهت که این مفاهیم را بطور فطری در درون خود دارد.

۶۶. اینجا این نکته حائز اهمیت است که رویکرد لاینیتس به ماده، برخلاف اکثر فلاسفه قرون وسطی و نیز فلاسفه اسلامی منفی نیست، یعنی به ماده بمنزله یک امر شر نمی‌نگرد. این دیدگاه در واقع لازمه فلسفه جدید است که با دکارت آغاز شده است. همچنین در تفکر لاینیتس، امر مادی دارای ادراک است (البته ادراک آشفته و مبهم) و بالقوه قابلیت سیر به مراتب بالاتر ادراک و آگاهی را دارد.

67. Leibniz, *New Essay on Human Understanding*, p. 155.